

نوشدارو قبل از مرگ سهراب

فاطمه آقامیری

توانا بود هر که دانا بود

زهراسادات آقامیری

دم این شعرا گرم! پیش گویی هاشون حرف نداره. طرف، ۷۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده؛ ولی می‌دونسته تو دنیای امروز ما چی می‌گذره. هر ثانیه در حال پیشرفت و توسعه هستیم و به راهی پیدا می‌کنیم برای پول دار شدن، یعنی همون توانا شدن، البته همه این‌ها رو مدیون علمای علم فیزیک و شیمی هستیم.

راحتتون کنم، تا همین دوست سال پیش، اگه می‌خواستن به کشور رو غارت کنن و به پولی به جیب بزنند کم کم چهار، پنج ماه وقت تلف می‌شد؛ ولی به برکت پیشرفت علم فیزیک، فقط لازمه اراده کنی و ثروت به کشور رو بالا بکشی؛ اون‌وقت که با به چند تا بمب گنده کارتمومه. این می‌شه که هم از نظر اقتصادی تأمین می‌شی، هم تو سیاست همه از تو حساب می‌برن. اما برای ثروت مند شدن، این کار غیر رمانتیکه. یعنی اگه آدم ضد جنگی هستی واز خون و خون‌ریزی خوست نمی‌اد، علم شیمی وارد کار می‌شه؛ یعنی داخل آزمایشگاه، چندتا چیز مثل دندون ازدها و ناخن خرچنگ و پوست مار رو با هم قاطی می‌کنن و به قرص خوشمزه خوشحال می‌سازن؛ اون‌وقت شما باید عین مامان‌ها، قربون صدقه به مشت جوون خام برید که الهی بمرم چقدر بچه‌ام افسرده است! بیا، این قرص رو بخور از افسردگی در میای. طرف هم به محض این‌که قرص خورد، از افسردگی که سبيله، از دنیای عاقلان در میاد می‌ره هیروت. اون‌جا هم یا از عقب بر می‌گرده یا از جلو. در عقب منتهی می‌شه به اون دنیا که دیگه کاملاً از افسردگی در میاد و در جلو متأسفانه به دنیای کسالت‌بار خودمون بر می‌گرده؛ با تفاوت‌هایی در عقل و جسم. حالا این چه ربطی به پول‌دار شدن داشت؟ ربطش اینه که این قرص‌های خوشمزه خوشحال، تو دست هر جوونی قرار بگیره، در ازاش به پول خیلی نا قابل گنده تو جیب شما سرمایه‌گذار رمانتیک سرازیر می‌شه؛ منتها سعی کنید حتی‌الامکان از قرص‌های تاریخ مصرف گذشته استفاده کنید تا طرف افسرده‌تر شه و فروش قرص‌های شما بیش‌تر. به توصیه دیگه این‌که از مصرف هم‌زمان این دارو با داروهای دیگه جداً خودداری بشه. مثلاً کاری نکنن جوونا هوس نکنند دور و بر خدا و پیغمبر بپنکند که عوارض خطرناکی برای شما داره. اگه این اتفاق تفتاد، شما هم به دونه از اون قرص‌های خوشمزه خوشحال، بنده‌زین بالا تا از این دنیای نامرد که حتی به شما که دنبال آسایش جوونا هستید، رحم نمی‌کند، نجات پیدا کنید.

توانا بود هر که دانا بود. گرفتگی؟

توی کوچه‌تون که راه می‌ری، جوونی رو می‌بینی که انگار چند روز پیش دیده بودی؛ ولی چون مدل ریش آقا عوض شده نمی‌شناسیش. عینک آفتابی هم که همیشه خدا به چشمشه؛ حتی روزهای بارونی.

چندتا کوچه بالاتر جلوی سوپری، چندتا پسر نشستن که هدفون توی گوششونه و سرهاشون به جورابی تکیه می‌خوره. البته هر چند لحظه یک‌بار مدل حرکتش عوض می‌شه. وسط‌خیابون به این شلوغی، یک ماشین که معلوم نیست راننده‌ش کیه، لایی می‌ره؛ چند نفر می‌خندن، چند نفر از اون نگاه‌های عاقل‌اندر سفيه می‌کنن، چند نفرم مثل من قلیشون سنگ‌کوب می‌کنه.

دختر همسایه‌مون تعطیلی‌درسی که بهش می‌خوره، فکر می‌کنه باید بشینه پای تلویزیون و ماهواره، فیلم حفظ کنه. بعد هم که سراغ کتاب‌هاش می‌ره، به جای کلمات، اسم یازیگرها رو می‌بینه. که این از اعترافات خودشه.

این چیزهایی که گفته شده، از صبح تا شب اتفاق می‌افته؛ نه این‌که مختص به مکان خاصی باشد. برای لحظه‌ای بری بیرون، همه این ماجراها رو می‌بینی یا می‌شنوی.

ولی جالب‌تر از همه این‌ها، دیدن آدمیه که چند روز پیش، کنار یک ساندویچ‌فروشی دیدمش. مرد حدوداً چهل‌ساله‌ای بود که ساندویچ خیلی کیفی توی دستای کیف‌ترش جا خوش کرده بود. غذای مناسبی برای خودش نبود؛ اما برای مگس‌هایی که روی ساندویچ نشستند بودند چرا! ولو شده بود روی زمین؛ سرش کاملاً روی زمین، بین دو تا پاهاش افتاده بود. مردم با تحقیر به او نگاه می‌کردن بعضی‌ها هم حرف‌های رکیکی بهش می‌زدن. شاید این‌کار تو شهرهای بزرگ خیلی عادی بود!

با خودم گفتم: خب این هم مثل بقیه دوست داره این تپیی بگرده؛ البته دوست نداشته باشه، هم خواه ناخواه به این شکل در میاد. شاید تنها فرقی که با آدم‌های قبلی داره اینه که اونا با اراده خودشون این کارها رو انجام می‌دهند؛ ولی این آدم‌براش اراده‌ای نمی‌مونه که خرج کارهاش بکنه؛ به خاطر این‌که وارد کاری شده که اصلاً نباید براش پایش گذاشت؛ (با اجازه سردبیر همان بامنقل خودمان) دیگه چه برسد به این‌که در انجامش زیاده‌روی هم بکنه!

مطمئناً اگه خطریش عوض کردن، پای تلویزیون و ماهواره نشستن، بی‌خودی لایی رفتن در خیابان، متلک انداختن به این و اون و خلاصه از همین قبیل کارها در انجامش زیاده‌روی بشه، اون‌وقت که دیگه ترک کردنش با خداس و اون‌جاس که می‌رسید به این ضرب‌المثل: «ترک عادت موجب مرض است».

این‌رو هم بدونین که اکه توی به کاری افراط کنن، هوس و حواسی برای انجام کارهای دیگه نمی‌مونه. این از خاصیت‌های زیاد انجام دادن کاریه. تازه، طرز نگاهتون، خوردن و خوابیدن، اصلاً مدل انجام دادن کارهاتون عوض میشه. اون‌وقت که دیگه مردم به شما بد نگاه می‌کنن؛ خلاصه، هوای خودتون داشته باشین. بشینین فکر کنین که در انجام چه کاری حساسیت به خرج می‌دین؛ اون‌جاس که می‌فهمین همون کاریه که بهش سادیسیم دارین. بعد تازه باید راه حل درمانش رو پیدا کنین. اون آدمی که گوشه خیابون افتاده. البته بازهم ببخشید همان بامنقلی. راه حل درمان بیماریش رو همه بلدند؛ ولی ما هستیم که فکر می‌کنیم چیزمون نیست و تازه چون همچین فکری می‌کنیم، به راه حل درمانش هم توجهی نداریم.

پس بهتره که اول حواسمون به خودمون جمع باشه، بعد به دورو برمون؛ چون این قصه سر دراز داره.

